

الفبای خشوع در قرآن

دکتر محمد علی لسانی فشارکی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد کرج

﴿ أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴾ (عنکبوت / ۴۵).

تلاوت قرآن و اقامه نماز، با هم اند. مقام تلاوت قرآن، همان مقام نماز است. حتی تلاوت قرآن در لفظ و ظاهر آیه شریفه، مقدم بر نماز است، و نماز هم مشتمل بر تلاوت قرآن است، و آن قدر نماز مشتمل بر قرآن است و این اشتمال موضوعیت دارد که خود نماز، قرآن نامیده شده:

﴿ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ ﴾ (اسراء / ۷۸).

ترکیب «قرآن الفجر» در قرآن، این الهام را به ما می دهد که با توجه به آیه ﴿ وَرَزَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا ﴾ (مزمل /

۴) بهتر این است که هر دو با هم باشند؛ هم «رتل القرآن ترتیلاً» و هم «قرآن الیل».

الف و لام در «القرآن»، جایگزین مضاف الیه است.

سیره پیغمبر اکرم نیز مسلماً همین است: نماز، و در نماز، قرآن.

«لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» و سنت و سیره معصومین - علیهم السلام - نیز بر این دلالت می کند که در نماز،

سوره حمد، و پس از آن، قسمتی از قرآن خوانده شود.

پس از نماز، باز تلاوت قرآن است، و تلاوت قرآن باز هم بر نماز مقدم است و در سیره پیامبر اکرم، بر نماز

مؤخر نیز هست. این یعنی قبل از نماز، تلاوت قرآن؛ در اقامه نماز، تلاوت قرآن؛ در ضمن و اساس آن، و بعد از

نماز و در تعقیب آن، تلاوت قرآن.

﴿ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴾ (مؤمنون / ۱-۲).

در اینجا می توان گفت: ﴿ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴾؛ چون حکم یکی است و وحدت، مناط وجود

دارد.

اینک وارد مطلب شویم که به توفیق الهی و به برکت همت و طراحي چنین مجلس پرفیضی، من هم توفیق

یافتم که پس از سالها، الفبای خشوع و خشیت در مکتب قرآن را با جهت گیری در موضوع تلاوت بررسی کنم.

خشوع و تلاوت، خشوع در تلاوت، تلاوت در خشوع و...؛ هر حرف ربطی بیاوریم، درست است، و هر

آنچه مربوط به خشوع و تلاوت است، جایش اینجا است.

بنا را بر این گذاشتم که تمام توان خود را صرف مطالعه در این زمینه در مکتب قرآن و اهل بیت - علیهم السلام - کنم؛ چرا که وقتی می‌گوییم مکتب قرآن، یعنی مکتب قرآن و عترت. بنده حدود ده الفبا را برای شروع این بحث پیدا کردم. البته بیش از ده تاست (و کمتر از بیست تا)؛ ولی با همین الفبای محدود می‌شود انواع املاء، انشاء، کنفرانس، کتاب و مقاله را در ارتباط با خشوع در تلاوت توسط افرادی که اهلیت آن را دارند و صاحب نظر و صاحب فکر هستند، پدید آورد. من در حد خودم ابجدخوانی کردم.

الفبای یکم - در آیه ۳۵ سوره احزاب که محوری‌ترین آیه آن است، ده عنوان کنار هم آمده است:

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ ... »

اولین حرف خشوع در قرآن، این است که عنوان خاشع، مثل عنوان مسلم و مؤمن است؛ یعنی اصلاً نمی‌شود که مؤمن، خاشع نباشد. این که بحث کنیم که خاشع هست یا نیست، مثل این است که بگوییم مؤمن هست یا نیست. آیات فراوانی وجود دارد که شرط همه چیز در مکتب قرآن را خشیت معرفی کرده؛ از جمله: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ

لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى﴾ (نازعات / ۲۶)، ﴿سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَى﴾ (اعلیٰ / ۱۰)، ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ

... ﴿(یس / ۱۱).

الفبای دوم - خشوع وقتی در مکتب قرآن طرح می‌شود، خشوعی نیست که بیاید و برود، باشد و نباشد،

چون می‌خواهم تلاوت قرآن کنم، خشوع را در کار بیاورم و پس از آن رها شود؛ همچنان که خشوع در نماز نیز این‌طور نیست که فقط در نماز مؤمن ظاهر شود. وقتی اقامه و دوام و استمرار نداشته باشد، آن حالت، خشوع نیست.

اگر خشوع در مکتب قرآن و عترت بررسی می‌شود، خشوع دائمی مقصود است. پس باید دنبال این خشوع

برویم.

الفبای سوم - خشوع و خشیت، یکی‌ست. نمونه چنین مترادف‌هایی در زبان عربی زیاد است؛ مثل رسوخ و

رُسُو. وقتی رسوخ خیلی عمق پیدا کند - مثل کوه‌ها که هفت‌هشتم آن‌ها در زیر زمین است و فقط یک‌هشتم آن‌ها روی زمین است - می‌شود رُسُو.

حال اگر خشوع به درون انسان نفوذ کرد، می‌شود خشیت.

خشوعی که فقط در اعضا و جوارح ظاهری باشد، در بهترین وضعیت هم هیچ ارزشی ندارد؛ چون مبتنی و پیوسته به خشوع قلب نیست.

محوری ترین آیه در این زمینه، آیه ۲۳ سوره زمر است:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانًا تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ تَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ

ذِكْرِ اللَّهِ ۚ

اگر «جلود» - که همه بدن را شامل می شود - لینت و خشوع پیدا کرد، ولی «قلوبهم» کنار آن نیامد، دیگر مشمول این آیه نیست.

اگر این «ثم» نیاید، در مکتب قرآن اصلاً وارد نمی شود و ارزشی نیز نمی یابد: «تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ» با هم «الی ذکر الله...» (با این آیه در ادامه بحث کار داریم).

اگر شما به چشم ببینید که قاری یا نمازگزار خاشع است، این از نوع خشوع و ورزی است؛ یعنی آثار خشوع را می بینیم و دریافت هم می کنیم؛ همان که پیغمبر اکرم فرمودند: «من اذا سمعت قرائته رأيت انه يخشى الله.»

گوش که نمی بیند. مواردی که از ائمه طاهرين نقل شده، همگی از این مقوله است: قاری در خانه قرآن می خواند؛ رهگذر می شنود و گویی می بیند. رهگذرانی که به تکرار از آن کوچه می گذرند - و زمان را در نظر گرفته اند - مکرر می آیند به امید این که باز صوت قرآن را بشنوند! این ها آن طرف اتفاق می افتد.

پیغمبر اکرم می فرمایند وقتی با گوش خود می شنوی، «رأيت»؛ یعنی می شنوی.

رأی در اینجا رؤیت قلب است؛ یعنی نظر و جمع بندی تو از شنیدن تلاوت او این باشد که این قاری یقیناً خشوع و خشیت دارد.

الفبای چهارم - این الفبا را خیلی مفصل نوشتم و خواندم. مکرر در قرآن طرح شده که خشوع در تلاوت،

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ (آل عمران / ۷۷)، و با ﴿وَأَشْتَرُوا بِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ (آل عمران / ۱۸)، و با ﴿

وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ (بقره / ۴۱) سازگار نیست و مانعة الجمع است؛ یعنی می شود انتخاب کرد این را یا آن را.

از مکتب قرآن چنین می آموزیم که امکان ندارد خشوع با اشتراء آیات به ثمن قلیل جمع شود. شاخص -

ترین آیه در این خصوص، آیه ۱۹۹ سوره آل عمران است:

﴿ خَشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِعَايَتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ﴾

الفبای پنجم - خشیت الهی در مکتب قرآن، وابسته، پیوسته و حتی متحد با این تعبیر است:

﴿ وَلَا تَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ﴾ (احزاب/۳۹).

خشیت غیر خدا، با خشیت خدا در یک قلب کنار هم جا نمی گیرد:

﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ﴾ (احزاب/۴)

اگر دیدید احدی غیر خدا در دل شما ایجاد خشیت کرده و می کند، مطمئن باشید که خشیت الهی هنوز در قلب شما نیامده؛ چون خدا از شریک خوشش نمی آید.

شاخص ترین آیه:

﴿ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ﴾ (احزاب/۳۹).

الفبای ششم - با این که در الفبای قبل، این پیام اساسی آمده که ﴿ لَا تَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ﴾، گویی لازم بوده

یک الفبای خاص مطرح شود، و آن، «خشية الناس» است؛ یعنی خشیت مردم به راحتی می تواند در مقابل خشیت الهی بایستد، با آن رقابت کند و خیلی جاها برنده شود.

برای همین یک آیه در قرآن:

﴿ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ تَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً ﴾ (نساء / ۷۷) می توان آن را یک الفبا و پیام جدا قرار

داد.

ما می دانیم که کلمه «لا اله الا الله»، کلمه توحید و اخلاص است؛ نه کلمه «الله»؛ چرا که مشرکان بسیاری بوده و هستند که از «الله» دم می زنند.

سوره اخلاص نیز «توحید و کافرون» با هم است (مطابق تعلیم پیغمبر اکرم)؛ نه فقط سوره توحید.

چهار تکبیر زند یکسره بر هر چه که هست: «لااعبد ما تعبدون». هر چه شما (کفار) می پرستید، ندید و

فهرست نشده، در گذشته و آینده، من نمی پرستم.

الغای هفتم - در محضر آیه ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ

الْأَمْثَلُ نُصْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (حشر/۲۱) در بسیاری از جاها، بحث مثل در قرآن کریم طرح شده است.

به نوعی همه قرآن این حالت را دارد: ﴿وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ..﴾ (روم/۵۸) و به خصوص

در آیه ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا ...﴾ مطلبی که خدا گفته، مثل است. بسیاری از مفسران، آیه را ترجمه و شرح می‌کنند؛ در

حالی که پیام آیه را دریافت و ارایه نکرده‌اند؛ این که این آیه مثل است و باید در این مثل تفکر کرد.

نمونه عالی تفکر در این ضرب‌المثل، در قلب عقول و لسان سئول مولا علی - علیه‌السلام - است که دریافت

کردند و فرمودند: «ولكن اقرعوا به قلوبكم القاسية.»

در این بیان، دل انسان به سنگ صخره تشبیه شده؛ همچنان که در این آیه نیز به همان تشبیه شده است:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ (بقره/۷۴).

در آیه ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا ...﴾ می‌خواهد بگوید اگر قرآن به کوه با آن سختی نازل شود، از خشیت الهی و با

شعوری که دارد: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ (اسراء/۴۴)، «جعله دكاً»، یعنی متلاشی می‌شود؛ ولی این قرآن به دل

سنگ این انسان کوبیده می‌شود، آن قدر قسی است که تکان نمی‌خورد!

یک برداشت دیگر از این مثل (که دایره برداشت و تفکر برای همه وسیع است)، این است که یکی از عوامل

مهم در تأثیر نگذاشتن اِقرأ و اِسماع بر دل قاری و مستمع، این است که آنچه نازل می‌شود، قرآن نیست؛ چیز

دیگری است. مگر هر صدای قرآنی که به نظر آمد صدای قرآن است، و شبیه آن بود - حتماً و لزوماً قرآن است؟! به

خیلی چیزها بستگی دارد؛ از همه مهم‌تر، به «قرآن‌شناسی». یعنی قاری چون قرآنی را می‌شناسد که «لو انزلنا هذا

القرآن» نیست، تأثیر لازم را بر او ندارد.

قرآن‌شناسی ما بسیار مشکل دارد. این از آن مواردی است که بنا را بر شناخت آن گذاشته‌ایم! آیا واقعاً قرآن

را می‌شناسیم؟ آن‌چنان که - نه مولای متقیان علی‌علیه‌السلام، بلکه - ابن مسعود، سلمان و ابوذر شناخته بودند؟! آیا این

«هذا القرآن»، آن قرآن است؟!

قرآن‌شناسی را باید درست کرد و آسیب‌شناسی نمود. نحوه اعتقاد و شناخت قاری و مستمع از قرآن اثر می‌-

گذارد بر تأثیر. همیشه هم دل را نباید بررسی کرد که این چگونه دلی است که متأثر نمی‌شود. از آن سو نیز باید

سؤال کرد که این چه قرآنی است که اثر نمی گذارد. این چه قرآنی است که در این خانه و محل و مسجد پر از صدای قرآن هست؛ ولی یک اثر و بازتاب نیکو از آن دیده نمی شود؟
در اینجا ضمیمه ای دارم:

«تقوا و فسق» و «خشیت و فسق»، در قرآن، کنار هم مطرح هستند؛ یعنی دل، یا خشیت الهی دارد، یا فاسق است؛ یا مؤمن خاشع است، یا مؤمن فاسق. و هر یک درجاتی دارند. اگر تقوا هست، دیگر فسق نیست. سومی ندارد. در آیه قبل از ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا...﴾ داریم: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ .. وَاتَّقُوا اللَّهَ... وَلَا تَكُونُوا ... أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (حشر/ ۱۸ و ۱۹).

همین ترتیب و تقابل، بین خشیت و فسق نیز در قرآن هست:

﴿... وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ * الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...﴾ (بقره/ ۲۶ و ۲۷).

شخص فاسق می گردد که خدا کجا گفته وصل کن، او قطع کند. عکس این فاسق، انسان هایی هستند که در پی این هستند که ببینند خدا کجا گفته وصل کن، تا او وصل کند: ﴿يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ...﴾ (رعد/ ۲۱).

الفبای هشتم - یکی دیگر از اشکالات عمده ما در قرآن شناسی، تاریخی شدن قرآن است. تا می گویند قرآن، می گوئیم هزار و چهارصد سال از نزول قرآن گذشته است! غافل هستیم از این که چنین قولی چقدر خطرناک است. قرآنی را می شناسیم که ۱۴۰۰ سال پیش نازل شد، تعلیم شد، تعلم شد و ... شد؛ خبر «کان»!
قرآن هشدار داده که چنین قول و اعتقادی، به فسق منتهی می شود:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (حدید/ ۱۶).

قرآن شناسی سالم و صحیح، این است که تاریخی نشده باشد. آنچه ائمه معصومین - علیهم السلام - علما و عرفای اسلامی در این زمینه گفته اند، این است که وقتی قرآن می خوانی، باید فهم تو چنان باشد که الساعه بر قلب

تو دارد نازل می‌شود. قرآن ۱۴۰۰ سال پیش، بر قلب من و مستمع نازل نمی‌شود! قرآنی خشوع می‌آورد که زمان و مکان نمی‌فهمد. فرق نکند در مکه خوانده شود یا مدینه. در خانه خوانده شود یا مسجد.

«ولایکونوا»، همان «ولاتکونوا» در سوره حشر است که به فسق منجر می‌شود.

بلایی که بر سر اهل کتاب قبلی آمد، این بود که حساب کردند که چقدر از زمان موسی و عیسی و نزول کتاب آسمانی می‌گذرد. هر چه تاریخی تر درباره کتاب آسمانی کار کردند، از آن دورتر شدند!

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ (بقره/۷۸). (أُمِّي نسبت به کتاب آسمانی خود)

برای یهود جای تعجب نبود؛ چون ۴۰ شب آن قدر برایشان طولانی آمد که قول سامری را که گفت به انتظار

خدای موسی ننشینید، قبول کردند و سراغ گوساله پرستی رفتند!

ولی شخص تربیت شده مکتب اهل بیت - علیهم السلام - نباید چنین فکر کند؛ بلکه باید بداند که: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ

فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ﴾ (حجرات/۷).

رسول الله تعلیم قرآن می‌کند. وقتی شما تعلّم قرآن می‌کنید، در واقع نزد آن حضرت هستید و تعلّم می‌کنید.

همچنان که عالم محضر خداست، قرآن هم محضر رسول الله است. اصلاً مگر می‌شود که قرآن در عالم حقایق باز شود و رسول الله حاضر نباشد؟!

این‌ها چیزهایی ست که ما بدان‌ها نیاز داریم، و اگر این‌ها درست شود، همه چیز درست می‌شود.

پس الفبای هشتم این است که در قرآن‌شناسی، تاریخی شناختن قرآن، ضد قرآن‌شناسی ست و همه آثار و

برکات قرآن‌شناسی صحیح را از بین می‌برد.

الفبای نهم - ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا... ثُمَّ تَلَيْنَ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ (زمر/۲۳)

کلمه «الی» با «ل» تفاوت دارد. «الی»، نماینده تضمین فعل و مفهوم دیگری در این آیه است؛ مفهوم منقطع

بودن. گویی معنای آیه این است که ثم تلین جلودهم و قلوبهم - منقطعاً - الی ذکرالله؛ چنان انقطاعی که غیر خدا را

اصلاً نمی‌بیند. به جمعیت نگاه بکند یا نکند، جمع او را نگاه بکنند یا نکنند، نمی‌بیند. تشویق کنند یا نکنند، نمی‌بیند.

انقطاع، در اینجا، به جای الی الله، الی القرآن است. چنان تمام وجودش ممخّض در قرآن و تلاوت آن شده

که راهی برای آمدن چیز دیگری نیست؛ مگر وقتی از تلاوت جدا شود.

الفبای دهم - اگر اِقرء بر ناس داریم:

﴿وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ﴾ (اسراء/۱۰۶)،

اسماع مردم را نیز داریم؛ ولی قرائت برای مردم را با هیچ توجیهی در قرآن و حدیث نداریم. راهی باز نشده که مقوله قرائت و تلاوت قرآن چنان باشد که قاری، مثل مقولات دیگر، برای مردم (للتاس)، نه بر مردم (على التاس) بخواند؛ یعنی در قرائت باید توجه کند که قرائت اش به خودش اختصاص نداشته باشد.

این که در روایات داریم که صدا در تلاوت جهر داشته باشد تا دیگران بشنوند، دیگران مطلق مقصود است؛ یعنی در قرائت این را لحاظ کنید که مشتمل بر اسماع و اِقرء باشد، نه این که ببینید مستمع و مخاطب شما کیست و به حساب او قرآن بخوانید. چنین چیزی نداریم.

به حساب مستمع و مخاطب تعلیم بدهید، داریم؛ به حساب مستمع و مخاطب موعظه کنید، داریم؛ خطیب لحاظ کند که مستمع او کیست، به همه یکسان نگاه کند و ... داریم؛ ولی در حوزه قرائت قرآن، خواندن به حساب دیگری نداریم.

قرائت و تلاوت قرآن چنان شأن و عظمتی دارد که قاری و تالی قرآن را منحصر و مخصص در خودش می-کند. اگر این کار را نکرد، اصلاً مطرح نیست.

تعلیق به محال است که قاری با مشخصات گفته شده در نه الفبای قبلی باشد، ولی این نکته نیز مطرح باشد که برای مردم بخوان. توجه کن که مخاطب کیست، گروه سنی کیست و ...، با خشوع جمع نمی شود.

قاری برای خودش و خدا و در محضر خدا می خواند، و مستمع هم اگر الفبای خشوع را دریافت کرده باشد، به کار کردن قاری نیازی ندارد؛ چون خود اهل است. ولی اگر مستمع اهل نباشد، قاری حتی اگر رسول الله هم باشد، حجاب ایجاد می شود بین قاری و مستمع.

البته تعبیری دیگر نیز در این زمینه داریم؛ از جمله:

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ﴾ (محمد/۱۶)؛ ﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ و ...﴾ (اسراء/۴۷).

پیامبر گرامی ما، می دانیم که آن ها چه چیزی را از تو استماع می کنند.

قاری محترم، تو که جای پیغمبر نشسته ای، آیا می دانی کسی که به ظاهر دارد تلاوت تو را استماع می کند، در واقع چه چیزی را دارد استماع می کند؟! او آن قدر غرق استماع های دیگر است (بستمعون به) که جایی برای استماع به قرائت قرآن نگذاشته است!

مستمع اهل خشوع، آهنگ کلام خدا اگر به او برسد، فرق نمی‌کند که آن کلام، قصه باشد، حکم باشد، موعظه باشد؛ همه را استماع می‌کند؛ همچنان که کسی که اهلیت ندارد، اصلاً نمی‌شنود، بلکه اعراض می‌کند:

﴿وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ﴾ (انبیاء/۴۵)؛

﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَوَلِيَ مُسْتَكْبِرًا كَان لَمْ يَسْمَعْهَا﴾ (لقمان/۷).

یکی از زیباترین آیات این است که وقتی نزد رسول‌الله هستند، گویی گوش می‌کنند:

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنفَا﴾ (محمد/۱).

وقتی در محضر شما می‌نشینند، این گونه نشان می‌دهند که به شما گوش می‌کنند؛ ولی نزد خودشان می‌گویند که چه خواند؛ چون در گیر صداها و مسایل دیگر بوده‌اند. تعبیرات قرآن، یکی از دیگری زیباتر است.

□

امید است توفیق من در اینجا متوقف نشود؛ به برکت این نشست‌های علمی و پی‌گیری‌های جدی برگزارکنندگان.

تقدم و تأخر الفباها ممکن است موقع تدوین عوض شود. بنده به ملاحظاتی این گونه چپ‌چینش کردم. کار من، ارایه الفبا بود. املاء و انشاء آن، مقاله و کتابش را اهل فن بنویسند. اگر این الفبا درست بیان شده باشد، جا دارد که مجدداً نشست‌های تخصصی در این موضوع برگزار کنید، سفارش مقاله دهید و برای هر یک، مقالات و کتاب‌های راهبردی و کاربردی تدوین کنید.